هو العلیم

ضرورت مطالعه مثنوی معنوی

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

و حضرت آیة اللَه حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

مرحوم قاضى می ‌فرمودند: «من هشت بار كتاب مثنوى معنوى را مطالعه كردم و هر بار مطلب جديدى برايم مكشوف شد كه سابقه قبلى نداشته است.

آنچه در ذیل می‌آید حقایق و رقایقی در خصوص عارف کبیر و راهنمایی خبیر، «مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی» رضوان علیه و کتاب شریف و بی نظیر او «مثنوی معنوی» می باشد که برگرفته ای است کوتاه از آثار حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و حضرت آیة اللَه حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی قدّس اللَه سّرهما.

## ضرورت تأمل و دقت در مضامین کتاب شریف مثنوی

حضرت آیة اللَه حاج سید محمد‌محسن حسینی طهرانی ـ قدس اللَه سره این چنین می نویسند: «مطالعه ديوان بى ‏نظير و درّ ناياب مولانا جلال‏الدّين رومى بلخى- أعلى اللَه مقامه- از اوجب واجبات است براى سالكين راه خدا، و هر سالكى كه موفّق به مطالعه و دقّت و تأمّل در اين درياى موّاج معارف الهى نشده است به خسران عظيم و پشيمانى از بى‏نصيبى از نعمات و عنايات خاصّه ربّانى دچار مى‏گردد.»[[1]](#footnote-1)

## عرفان مولانا متّخَذ از روح قرآن و روح نبوّت و ولايت

همچنین والد ماجد ایشان عارف کامل و سالک واصل حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد‌حسین حسینی طهرانی ـ رضوان اللَه علیه ـ می فرمایند: « عرفان مولانا متّخَذ از روح قرآن و روح نبوّت و ولايت است.»[[2]](#footnote-2)

## ملای رومی از شیعیان خالص امیرالمومنین

و عارف بزرگ مرحوم آیة اللَه حاج سید علی قاضی ـ رضوان اللَه علیه ـ ملّاى رومى را عارفى‏ رفيع‏ مرتبه مي دانستند، و به اشعار وى استشهاد مى ‏نمودند، و او را از شيعيان خالص أمير المؤمنين عليه السّلام مى ‏شمردند. مرحوم قاضى قائل بودند كه: «محال است كسى به مرحله كمال برسد و حقيقت ولايت براى او مشهود نگردد.» و مي فرمودند: «وصول به توحيد فقط از ولايت است. ولايت و توحيد يك حقيقت مى‏باشند.»[[3]](#footnote-3)

عارف بی نظیر و موحّد بی بدیل، آیت الحق و العرفان حضرت حاج سید هاشم حدّاد ـ رضوان اللَه عليه ـ مى ‏فرمودند که مرحوم قاضى می ‌فرمودند: «من هشت بار كتاب مثنوى معنوى را مطالعه كردم و هر بار مطلب جديدى برايم مكشوف شد كه سابقه قبلى نداشته است.»

## اهمیت شخصیت مولانا و کتاب مثنوی در نزد اولیاء الهی

«و اين حقير با بضاعت مُزجاة و غير قابل قياس خود با خرمن معرفت و بينش بزرگان نيز به نوبه خود چنين تجربه ‏اى را در حقّ اين كتاب قويم داشته‏ ام. مرحوم قاضى يك فرد عامّى و ساده نبود، از نقطه نظر احاطه بر ادبيّات پارسى و عربى زبانزد اقران و حوزه نجف بود. در سرودن اشعار عربى آن قدر تسلّط داشت كه بعضى از مطّلعين بر اشعار عرب‏ كه به واسطه شدّت تبحّر و حذاقت در ادب عرب و بلاغت، بين شاعر فارسى از شاعر عرب فرق مى‏ گذاشتند از تشخيص اشعار عربى مرحوم قاضى عاجز مى ‏ماندند. در احاطه بر تفسير قرآن و فقه و اصول، كسى را در حوزه نجف ياراى مقابله و هم‏آورى با ايشان نبود و حوزه تدريس ايشان از نظر اتقان و جامعيّت ضرب‏المثل بوده است. همين قدر متذكّر مى‏شوم كه مرحوم علّامه طباطبائى با آن جلالت قدر و عظمت شأن بارها مى‏فرمود: اين روش و مسلكى را كه ما در تفسير الميزان به كار برديم از استادمان مرحوم قاضى آموختيم.

و امّا از جهت فلسفه و عرفان كه چه گويم. مرحوم علّامه طباطبائى مى‏فرمود: از نقطه نظر احاطه بر مبانى فلسفى و عرفانى كسى به جامعيّت استاد ما مرحوم قاضى نيامده است.

آن وقت اين فرد كه شاگرد مكتب علىّ مرتضى و اولاد معصومين او است درباره كتاب عرشى مثنوى چنين گفتارى مى‏فرمايد.

مولانائى كه خود را محو و فانى در ولايت أميرالمؤمنين عليه‏السّلام و سرمست از باده لم يزلى و رحيق مختوم ولايت مرتضوى مى ‏داند چنين كتابى به عرصه علم و معرفت ارزانى داشته است.»[[4]](#footnote-4)

## جایگاه حضرت مولانا و آثار وی در طرح مکتب اسلام برای جوامع امروزی

ایشان در جای دیگر از همین کتاب شریف در دفاع از مولانا ـ رضوان اللَه علیه ـ می فرمایند:

«از زمان ظهور حضرت مولانا تا كنون بيش از هفتصد سال مى ‏گذرد، نوشتجات او اعمّ از اشعار، رسائل، مقالات همه و همه به زبان ‏هاى مختلف ترجمه و منتشر گرديده است. در هر سخنرانى و كنگره علمى، سخنى زيباتر و كلامى متين ‏تر و دلنشين ‏تر است كه از جملات و آثار مولانا در او بيشتر يافت شود و به طور كلّى، طرح مكتب اسلام و به خصوص تشيّع در مجامع غرب و شرق بيش از آنكه مديون فقهاء عامّه و خاصّه است وام گذار ظهور مولانا در عرصه تفكّر اسلامى و عرفانى است.

امروزه ديگر مولانا يك شخصيّت منحصر در قرن هفتم و متعلّق به يك سرزمين و فرهنگ خاصّ نيست؛ او متعلق به فرهنگ اسلام و تشيّع است و كسى كه از آن جناب و مطالبش اطّلاعى ندارد از مبانى اصيل و رشيق اسلام خبرى نخواهد داشت.

امروزه ديگر مولانا در صورت يك عارف سنّى و يا شيعى مطرح نيست تا ما اثبات كنيم كه از ما است، و يا اهل سنّت دليل آورند كه از اهل تسنّن است. مولانا امروز به صورت يك چهره منحصر به فرد در تاريخ فرهنگ اسلام ثبت شده است، حال ما بر سر يكديگر مى‏كوبيم كه از اهل سنّت است يا شيعه. سنّت و تشيّع امروزه متأسفانه به صورت تحزّب و فرقه ‏گرايى موجب سلب بسيارى از بركات و الطاف و نعمت‏ها شده است.

اهل سنّت متأسفانه به محض اينكه مشاهده كنند نويسنده ‏اى هر چند مبرّز و فرهيخته از ميان جماعت شيعيان برخاسته است با تعبيرات ناشايست و توصيف به رفض و خروج از جماعت در صدد ردع و رفض او برمى ‏آيند و اذهان را عليه او مى ‏شورانند و كتب او را از زمره كتب ضلال مى‏ شمرند، و بر اين تعصّب، عنوان دفاع از كيان مكتب سنّت مى ‏گذارند و خود را در اين اقدام و منهج محقّ و سزاوار مى ‏بينند، متأسفانه برخى از علماء ما نيز در مقابل اين منهاج‏ درست به عينه بر همين ممشا و مسير حركت مى ‏نمايند ولى بسيار ناموزون‏تر و ناشايسته‏تر، زيرا اگر در مشرب عامّه، مخالفت با علماء شيعه بر محور و مدار عدم قبول خلافت غاصبين و ظالمين به اهل بيت عصمت و طهارت قرار گرفته است، در مسأله مخالفت غير مطّلعين از شيعه، مبنا، بر محوريّت عرفان و فلسفه و مبانى قويم اين دو مدرسه است؛ گرچه به صورت و رنگ انتحال به سنّت مطرح مى ‏شود و اين گناهى است نابخشودنى.

## مخالفت با مثنوی مولانا به سبب اشتمال بر مبانی دقیق عرفان اسلامی

بسيارى از جهّال از آنجا كه نمى ‏توانند و تا ابد نيز نخواهند توانست كه با مبانى رصين و پولادين فلسفه و عرفان اسلامى و تشيّع علوى و مدرسه اهل بيت سلام اللَه عليهم اجمعين، به مقابله برخيزند و جز تحويل چرندياتى چند و لاطائلاتى در صفحات و اوراق به مردم عوام مطلبى ندارند، از راه انتحال به سنّت و گرايش به عامّه وارد مى ‏شوند و مولانا و امثال او را از جهت دارا بودن كيش و مذهب تسنّن، محكوم و مطرود مى‏ سازند. و اين نكته نهايت بى ‏انصافى و دريوزگى علمى و فرهنگى است!

اگر اشعارى كه مدح و ثناى خلفاء ثلاثه را دارا است از مثنوى مولانا حذف كنيم و خود مولانا اقرار نمايد كه اين اشعار مثلًا از من نبوده و بدان افزوده شده است آيا ديگر اين كتاب بى ‏مثال براى شما خالى از اشكال و ايراد خواهد شد؟ و ديگر اعتراضى بر او و مطالبش وارد نخواهد بود؟ خير، مثنوى مولانا اشكالش در اشعار مدح خلفاء نيست، كه در اعلان و ابلاغ و اظهار مبانى عرفان و وحدت‏وجود است؛ شما از وحدت وجود مولانا مى ‏ترسيد نه از مدائح او نسبت به خلفاء! چه خوب مى ‏دانيد كه شخصيّتى بى ‏بديل چون جنابش اگر از مثل ابوبكر و عمر و عثمانى كه در عرضه مسايل علمى و فرهنگى حتّى از كمترين مراتب معرفتى در زمان خود پائين‏تر بودند، مدح و ثنا گويند به اعتبار و اتقان كلمات و سخنان خويش لطمه وارد نموده است.

گيرم كه مولانا فردى سنّى مذهب بوده است، آيا اين مسأله دليل آن مى ‏شود كه به خاطر اشعارى چند، خود را از اين درياى بیكران معارف الهى محروم نمائيم؟ شما به اين بنده بنمايانيد: از زمان ظهور و نشأت مولانا تا كنون چند نفر به واسطه مدح و ثناى او از خلفاء جور، به مذهب تسنّن گرويده ‏اند و از تشيّع فاصله گرفته ‏اند؟ آيا كسى را ياراى آن مى ‏باشد كه در مقام مقايسه و سنجش بين مدح و ستايش علىّ مرتضى حيدر كرار در اشعار مولانا و آن مضامين مستانه و عاشقانه ‏اى كه حكايت از شور و حال ديگرى در آن جناب هنگام سرودن اشعار آبدار و عرش بنيان مى‏نمود، با اشعارى كه در مدح خلفاء جور به نظم درآورده است، جانب خلفاء را بگيرد و مولانا را در اين كتاب متمايل به خلفاء جلوه دهد؟ زهى بى‏انصافى و عناد و حماقت!! و نعوذ باللَه من الجهل و العصبیة و الضّلال.

## اشعار عجيب و غريب مولانا درباره أميرالمؤمنين عليه‏السّلام

آيا آن اشعار عجيب و غريب مولانا درباره أميرالمؤمنين عليه‏السّلام حكايت از تشيّع او نمى‏كند؟

آيا اين شعر:

باز گو اى باز عرش خوش شكار \*\*\* تا چه ديدى اين زمان از كردگار

راز بگشا اى على مرتضى‏ \*\*\* اى پس از سوء القضاء حسن القضاء

حكايت از محكوم نمودن خلافت خلفاء ثلاثه نمى‏كند؟

آيا احتمال تقيّه در آن شرائط و محيط نسبت به اين دُرّ بى‏مثال و عارف فرزانه و افتخار عالم تشيّع نمى‏رود؟ عجبا! چگونه است كه اگر فقيهى در بعضى از آثار در مقام تعريف و تمجيد از حكّام و سلاطين زمان تعابير و جملات غريبى‏ را به كار ببرد باكى بر او نيست و به دستاويز مماشات و رعايت تقيّه از هر عيب و شينى منزّه و مبرّى مى‏شود، امّا اين شيوه براى آن ولىّ الهى و عارف باللَه در آن شرائط سخت و طاقت فرسا و محيط زيست، مجاز و قابل پذيرش نيست؟!

و آيا رعايت عدل و انصاف علمى موجب پرهيز از قضاوت عجولانه و اتّهام به اولياى الهى نمى ‏شود، و قاعده و قانون حريم احتياط در روايات و آثار معصومين عليهم‏السّلام ما را مجبور به تأمّل و توقّف در قضاوت نمى ‏نمايد؟

سؤال و پرسش اين قلم از معترضين و مهاجمين بر مكتب و مدرسه و شخص مولانا اين است كه: آيا اشعار آن جناب در مدح خلفاء بود كه بر مكتب تشيّع ضربه وارد كرد و مردم را از گرايش به اهل بيت باز داشت يا فتواى آن فقيهى كه ده‏ ها سال نان و نمك امام زمان ارواحنا فداه را خورده و در سال ‏هاى آخر عمر خود با تبرئه عمر از انتساب آن تعبير ننگين و شرم آور بر رسول خدا، ساحت خليفه دوّم را از آن جنايت منزّه ساخت؟!

آيا كمر دخت پيامبر را اشعار مولانا در مدح خلفاء ثلاثه شكست يا آن تنزيه و تبرئه فقيه اهل بيت كه گفته بود و چه زشت و ناميمون سخن رانده بود كه انتساب اين عبارت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَیهجُر. «اين مرد هزيان مى‏گويد.» به جناب عمر محال و غير قابل قبول است؟ و در پى اين سخن هزل و مزخرف، علماء اهل سنّت اعلام كردند كه: اكنون شيعه پس از گذشت هزار و چهارصد سال به بطلان خود و كذب افترائاتى كه بر خلفاء ثلاثه وارد مى‏نموده است پى برده است!!

## ضربه زنندگان واقعی به مکتب اهل بیت

آيا كمر أميرالمؤمنين عليه‏السّلام را اشعار و سخنان مولانا خرد كرد يا اباطيل و هزيان ‏هاى آن فقيه عالم نماى شيعى كه سقيفه بنى‏ساعده را از افتخارات‏ عالم اسلام برشمرد و آن را موجب ثبات و بقاء خلافت اسلامى دانست؟ و خلافت بنى‏اميّه را موجب عزّت و افتخار اسلام اعلام نمود؟ و واقعه عظماى غدير را يك فرع پيش پا افتاده فقهى همچون ساير فروع مختلفٌ فيها قلمداد كرد؟ كدام يك از اين دو طيف كمر على را شكستند؟!

آيا آن فقيهى كه با انكار هجوم عمر به خانه فاطمه زهراء و آتش زدن درب خانه و قتل حضرت محسن بين در و ديوار و كشته شدن دخت پيامبر موجبات خشنودى و خرسندى زعماى اهل سنّت و علماى وهابى را فراهم نمود و خدمتى كه به آنها نمود در طول هزار و چهارصد سال كسى چنين نكرد، ضربه بر فرق مولاى متّقيان وارد ساخت، يا كسانى چون مولانا و محيى الدين و امثال اينها؟!

آيا كسانى كه براى تحقّق وحدت خيالى و پوشالى، قلم بطلان بر مبانى و اصول مسلّم تشيّع مى ‏كشند و در خوش خدمتى به مرام و مذهب اهل سنّت حتّى از خود آنان جلوتر و پيش‏قدم‏تر افتاده ‏اند، مبلّغ و منادى تشيّع هستند، امّا دلاور مردان عرصه معرفت و فرهيختگان و مشعل داران وادى بهاء و عظمت و تجرّد و توحيد از خوان لايزال ولايت محروم و بى‏نصيب ‏اند؟

بحمد اللَه امروزه ديگر دغدغه وحدت و مسالمت بين دو مذهب از ميان رفته است، و با هدايا و تحفه‏ هائى كه از سوى علماء شيعه به جانب اهل سنّت هر روز و هر ساعت، روان است جاى هيچ گونه نگرانى و تشويش خاطر نمى ‏باشد، و با اين وضعيّت كه به پيش مى‏رويم نه تنها، آن آرزو و امنيّه محقّق بلكه فرسنگ ‏ها از آنان جلو افتاده‏ ايم! روزى يكى از همين فقيهان با انكار فدك و ديگرى با انكار زيارت عاشوراء و سومى با انكار زيارت ناحيه و چهارمى با انكار عصمت از امام عليه‏السّلام و پنجمى با انكار علم غيب امام عليه‏السّلام و همين‏طور هر روز برگى زرّين بر افتخارات شيعه مى ‏افزايند و آن را نزد مخالفين و جوامع علمى سر بلند و سر افراز مى ‏نمايند!!

اگر امروز يك مرد ابله و نادانى حكم به سقوط حجّيت كلام معصوم دهد و يا زيارت جامعه كبيره را صادره از غاليان شيعه بشمارد، بر او مى ‏شوريم و فرياد وا اسلاماه سر مى ‏دهيم، امّا بر شيخ الفقهاء، صاحب جواهر در بحث كرّ كه حكم به خطاء و اشتباه معصوم كرده است خرده نمى‏گيريم و يا بر فقيهانى كه همين زيارت جامعه را از غلات شيعه بر شمرده ‏اند، بر نمى ‏آشوبيم، اين تضادّ و تفاوت چراست؟

## عرفان الهى تنها راه معرفت حقيقت امام عليه‏السّلام و وصول به ولايت

در اينجا به اين كلام قويم مرحوم آية اللَه العظمى عارف باللَه و بأمراللَه افتخار عالم تشيّع علّامه سيّد محمّد حسين طباطبائى - قدّس اللَه سرّه - مى‏رسيم كه فرمود: تنها راه معرفت حقيقت امام عليه‏السّلام و وصول به كنه ولايتش عرفان الهى است و بس و عرفان باللَه منحصراً با سلوك و سير الى اللَه براى سالك حاصل مى‏گردد.

فضلاء و طلاب عزيز بايد توجّه و عنايت خود را بر روى متون اخلاقى و عرفانى و حكمى بزرگان بيشتر كنند و از درياى بیكران معارف آنها، لئالى شاهوار و جواهر ناياب مبانى معرفتى استخراج و اصطياد نمايند و از اطوار و حركات كودكانه برخى كه فقط در خور شؤون اطفال و بى ‏مايگان است طرفى نبسته و دغدغه به خويش راه ندهند و براى رسيدن به معارف لايتناهى مكتب جعفرى هيچ حدّ و مرزى نشناسند و بر هيچ رادع و مانعى نينديشند و سعادت و فلاح ابدى خود را بر غوغاى سفيهان و تطميع دنيا باوران و تهديد زور مداران ترجيح دهند، و بدانند بزرگان و اساطين علم و درايت ما همواره در اين كتاب شريف به ديده تأمّل و دقّت مى ‏نگريسته ‏اند و مطالعه و تدبّر در آن را از اهمّ و اوجب واجبات علميّه و تكليفيّه خود مى ‏شمردند.

مرحوم آية اللَه العظمى سيّد على قاضى - رضوان اللَه عليه - هشت بار اين كتاب را از اوّل تا به آخر مطالعه فرمود و هر بار مطلب جديد و فهم تازه‏ اى از معارف آن برايش حاصل مى‏ گرديد. او نيز به اشعار مدح ابوبكر و عمر برخورد كرده بود و از نظرش نيفتاده بود امّا وجود اين اشعار تأثيرى در شناخت و معرفت او نسبت به اين عارف بى‏مثال و افتخار عالم تشيّع، به وجود نياورد.

## اهمیت قرار دادن کتاب مثنوی به عنوان متن درسی در حوزه های علمیه

حوزه ‏هاى علميّه ما بايد در انتخاب و اختيار اين كتاب بى‏بديل به عنوان متن درسى و اصلى حوزوى تجديد نظر كنند و دقّت و تدبّر در آن را در اولويّت از مطالعات و بحث‏ هاى خويش قرار دهند.

اين حقير خود اقرار و اعتراف مى‏كنم كه با وجود مطالعات و ممارست در متون اصيل تشيّع و منابع اصلى معرفت در فروع مختلفه و شعب گوناگون هنوز خود را ريزه‏خوار خوان بى‏دريغ درياى معارفش مى ‏دانم و هر بار كه اين صفحات را تورّق و مطالعه مى‏ نمايم معناى جديدى بر اساس فهم جديد و مدركات جديد برايم حاصل مى ‏شود.

## ملاک و میزان پذیرش مطالب عرفاء شامخین

كسى مدّعى وحى و عصمت در كلمات محيى الدين و مولانا جلال الدين بلخى - قدّس سرّهما - نشده است و سكّه عصمت و طهارت فقط به نام چهارده نفر زده شده است و بر اين اساس مطالب اين گونه از بزرگان آنجا كه با موازين متقن و ضرورى و غير قابل ترديد مكتب اهل‏بيت موافق بود مى ‏پذيريم و بر ديده مى ‏گذاريم و هر كجا كه با آن موازين در تعارض بود آن را نخواهيم پذيرفت، و حمل بر اشتباه و يا محمول بر موضع تقيّه مى ‏نمائيم. محيى الدين و ملّاى رومى، سنّى باشند يا شيعه، آيا دفاع از مكتب اهل بيت بدين معنا است كه چشم بر روى تمامى آثار آنها ببنديم و تمام معارف آنان را ناديده بگيريم و سخنانى كه به طور وضوح مى‏توان استفاده گرايش به اهل بيت را نمود به دور افكنيم و اشعارى كه در مناقب آل پيامبر سروده‏اند انكار كنيم و اين همه مبالغ و فرصت‏ها تضييع نماييم و وقت خود و بقيّه را صرف در اين كنيم كه اينها سنّى بوده‏اند و مخالف اهل‏بيت!

اين همان مسخ شدن در هوا و انانيّت است خواه در لباس سنّت نمودار شود خواه در لباس و نقاب تشيّع. هر دو يكى است. مرد حقّ آن است كه مطلبى را كه از بزرگى مشاهده مى‏كند اگر منطبق با مبانى و اصول مكتب اهل بيت بود بپذيرد و احترام بگذارد و اگر مخالف بود و مى‏توانست حمل بر جهات صدوريّه از تقيّه و غيره بنمايد بايد انجام دهد و اگر نتوانست بايد آن را ردّ نموده و نپذيرد، هر كه مى‏خواهد باشد، فرقى نمى ‏كند. و در اين صورت است كه قضاوت انسان صورت ديگرى به خود خواهدگرفت و انسان خود را از مواهب و الطاف بزرگان محروم نخواهد ساخت. افرادى كه در اين قضاوت پا از حدّ خود فراتر مى‏نهند و از حريم معرفتى‏ و علمى خويش تجاوز مى ‏كنند بدانند كه سايرين نه تنها از جهت مراتب قدس و تقوى بر آنها پيشى دارند بلكه از جهات علمى و وسعت اطّلاعات با آنها قابل مقايسه نمى ‏باشند و مقتضى انصاف علمى و رعايت احتياط، حزم و تأمّل در اين مطالب است.

مگر فقهاء ما در طول تاريخ فقه كه با فتاوا و احكام متقابل صد و هشتاد درجه ‏اى حكم صادر مى ‏نمودند و هنوز نيز ادامه دارد كار خلافى كرده ‏اند؟ آيا آن فقيهى كه با فتواى مماثل با فتواى عامّه حكمى صادر نمايد سنّى مى‏ شود؟

## اهمیت عدم اظهار نظر افراد غیر متخصص در ارتباط با کلمات عرفا

تذكّر به اين نكته بسيار ضرورى و به جا است كه هركسى بايد در حدّ تخصّص و ميزان معرفت و سعه مطالعاتش بر مسايل و قضايا قضاوت كند و پا از حريم مجاز بيرون نگذارد و موجب وهن و استخفاف شخصيّت خويش نگردد و دخالت در قضاوت را به عهده متخصّص آن فن بگذارد و از اظهار نظر بى‏جا پرهيز نمايد.

كسانى كه داراى موقعيّت خاص و معروفيّت ويژه‏اى مى‏باشند قطعاً رعايت اين وظيفه و تعهّد به اين تكليف در آنان مضاعف خواهد شد.

آنهائى كه از روى عدم اطّلاع و يا اعمال غرض و عناد اشعار حضرت مولانا را بر خلاف معناى صحيح و متقن خود تفسير و توجيه مى‏كنند بايد بدانند كه با اين كار نه از شخصيّت و موقعيّت مولانا كاسته خواهد شد كه برصلابت طريق و اتقان مبانى او مى ‏افزايند. و حقّانيّت او را علناً به اثبات مى ‏رسانند و مظلوميّت او را بر همگان ثابت مى ‏نمايند و متقابلًا از اعتبار و اتقان خود در برابر اهل فضل و درايت مى ‏كاهند، و موجب سخريّه و مضحكه اهل خرد و انديشه مى ‏شوند و بهانه خرده گيرى و طعنه را به دست مترصّدين مى ‏دهند و در نهايت، مكتب فقاهت را در سوئى خارج از قلمرو اتقان و متانت مى ‏نشانند.

پس بر همه احبّه و اعزّه از سروران و فضلاء لازم است كه خود را از اين درياى موّاج معرفت بى‏نصيب نگردانند و خوان نعمتى را كه اين بزرگان براى ما و امثال ما گسترده‏اند كفران ننمايند و نعمتى را كه از همه افراد از جهت استفاده و استفاضه بدان مستحقّ‏تر مى‏باشيم به دست ديگران نسپرند و خود را از آن بى‏بهره نسازند. إن شاء اللَه.»[[5]](#footnote-5) از خداوند منّان توفيق سداد و هدايت و متابعت از شاهراه مستقيم و مكتب راستين اولياى حقّ و لواداران توحيد را بالأخصّ حضرات معصومين عليهم الصّلاة و السّلام خواستارم. ﴿وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَه عَلَيهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيهِ أُنِيبُ‏.﴾

1. . اسرار ملکوت ج ٣ ص ٢٧٥ [↑](#footnote-ref-1)
2. . روح مجرد ص ٥١٨ [↑](#footnote-ref-2)
3. . روح مجرد ص ٣٤٣ [↑](#footnote-ref-3)
4. . اسرار ملکوت ج ٣ ص ٢٧٦، مطلع انوار ج ٢ ص ١١٧؛ حريم قدس، ص ١٧. [↑](#footnote-ref-4)
5. . افق وحی ص ٦٦٤ [↑](#footnote-ref-5)